

تفسیر تطبیقی آیات پیرامون علم غیب

سیده معصومه فاطمی^۱

چکیده

علم غیب پیامبران و امامان علیهم السلام همواره میان متکلمین مسلمان محل بحث بوده است. برخی از اندیشمندان مسلمان، با تمسک به آیات قرآن، به دنبال انکار آگاهی پیامبران و امامان علیهم السلام از غیب هستند. در قرآن کریم دو دسته آیات وجود دارد که هم به اختصاص علم غیب به خداوند و هم به عدم اختصاص علم غیب به خداوند دلالت دارند. آنچه از تأمل و دقت در این دو دسته آیات حاصل می شود آن است که این آیات، با هم تعارضی ندارند، یعنی دسته ای که در ظهور بدوی، علم غیب را مختص خداوند می دانند، مرادشان علم ذاتی است و دسته ای که دیگران را نیز آگاه به غیب دانسته اند، در مواردی محدودتر بوده است. در این پژوهش، ضمن بیان دو دسته از آیات قرآن که مورد استناد دو گروه معتقدین به اختصاص و عدم اختصاص علم غیب به خداوند قرار گرفته، تفاسیر شیعه و سنی پیرامون این آیات بررسی شده و این نتیجه به دست آمده که آیات الهی، حاکی از علم غیب پیامبران صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است.

واژگان کلیدی: تفسیر تطبیقی، علم غیب، علم غیب خداوند، علم غیب پیامبران.

۱. مقدمه

یکی از مباحثی که همواره در مجامع علمی اسلامی مورد تفکر و اندیشه قرار گرفته، مبحث علم غیب است. محل بحث آن است که خداوند متعال به نص قرآن کریم عالم به غیب است، اما غیر از خدا آیا شخص یا اشخاصی هستند که عالم به غیب باشند؟ طرفین دعوا برای اثبات مدعای خود، به آیات قرآن استناد کرده و از نص و ظاهر آیات قرآن، مدعای خود را ثابت کرده اند. کسانی که علم غیب را مختص خداوند دانسته اند و کسانی که علم غیب را مختص خدا ندانسته و معتقدند دیگران نیز می توانند به اذن خداوند از غیب آگاه شوند. این پژوهش به دنبال کاوش آیات علم غیب در قرآن و در اندیشه مفسران شیعه و سنی است، همچنین به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا پیامبران و امامان علیهم السلام عالم به غیب بوده اند یا اینکه علم غیب مخصوص خداوند است یا نه؟

۱. دانش پژوه دکتری تفسیر تطبیقی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، از ایران.

۲. مفهوم شناسی

۲-۱. غیب

غیب در لغت، امری پوشیده و پنهان بوده که در تمام اموری که از حس انسان خارج است، کاربرد دارد. (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۱۶؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ۱/۶۵۴؛ زبیدی، بی تا، ۲/۲۹۵) خدای متعال به نص قرآن، عالم به غیب و شهادت است (ر.ک.، انعام: ۷۳).

در اصطلاح، هر آنچه که تحت حس و درک انسان نیست، غیب نامیده می شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱/۷۳) مفهوم غیب، در مقابل شهادت به معنای شهود و آشکاری ست (سبحانی، ۱۳۷۹، ص ۱۸). غیب، همه امور خارج از حس را شامل می شود، یعنی اموری که از افاق حس انسان خارج است مانند علم به جهان آخرت، قیامت و ... و یا از اموری که امکان احساس آن هست، ولی از افاق انسان دور است، مانند اموری که هنوز اتفاق نیفتاده و در آینده واقع می شود و همچنین اموری که در گذشته اتفاق افتاده، ولی در زمان حال، امکان خبرگرفتن از آن نیست.

۲-۱-۱. علم غیب در قرآن کریم

در قرآن کریم دو دسته آیه وجود دارد:

- دسته اول، علم غیب را مختص خداوند می دانند، مانند «... فقل انما الغیب لله...» (یونس: ۲۰)؛ «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو...» (انعام: ۵۹). در آیه اول، از ادات حصر إنما استفاده شده و در آیه بعد، با ادات حصر إلا، علم غیب فقط مخصوص خداوند متعال دانسته شده و مفهوم حصر این است که جز خداوند، کسی عالم به غیب نیست.

- دسته دوم، علم غیب را برای غیر خدا نیز ممکن دانسته مانند: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضى من رسول...» (جن: ۲۶ و ۲۷). مفاد آیه این است که خداوند برخی از رسولانش را به صلاح خودش، علم غیب می دهد. بنابراین، بشر نیز به اراده خداوند می تواند از علم غیب بهره مند باشد.

۲-۲. اختصاص علم غیب به خداوند

در برخی از آیات قرآن، علم غیب مختص خداوند است، مانند «ولله غیب السماوات والارض...» (هود: ۱۲۳)؛ «... له غیب السماوات والارض...» (کهف: ۲۶)؛ «... قالوا لا علم لنا انک أنت علام الغیوب» (مائده: ۱۰۹)؛ «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا» (جن: ۲۶).

۲-۳. اختصاص علم غیب به خداوند

آیاتی که علاوه بر اینکه علم غیب را مختص خداوند دانسته از دیگران نیز نفی کرده اند، مانند «و

عنده مفاتح الغيب لا يعلمها إلا هو...» (انعام: ۵۹)؛ «قل لا يعلم من في السماوات و الارض الغيب إلا الله...» (نمل: ۶۵).

۲-۴. نفی علم غیب از پیامبر اکرم ﷺ

در برخی از آیات، علم غیب از شخص رسول الله نفی شده، مانند «قل لا أقول لكم عندي خزائن الله و لا أعلم الغيب...» (انعام: ۵۰)؛ «و لا أقول لكم عندي خزائن الله و لا أعلم الغيب» و آیات (احقاف: ۹)؛ (اعراف: ۱۸۸)؛ (توبه: ۱۰۱)؛ (انبیاء: ۱۰۹)؛ (مائدة: ۱۰۹).

۳. آگاهی برخی رسولان از غیب

از برخی آیات می توان آگاهی برخی از پیامبران به غیب را دریافت، مانند «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا، إلا من ارتضى من رسول» (جن: ۲۶-۲۷)؛ «... و ما كان الله لیظلمکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء...» (آل عمران: ۱۷۹).

این آیات را می توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) آیاتی که علم غیب را مختص خداوند دانسته اند، جدا از اینکه نفی از دیگری هم کرده باشند یا نکرده باشند. ب) آیاتی که نشان گر این مطلب است که برخی از رسولان نیز به خواست او می توانند از علم غیب بهره مند شوند. در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن، علم غیب، مخصوص خداوند است، اما خداوند برخی را به صلاح خود، از آن بهره مند می کند.

۴. نگاهی تطبیقی به برخی از آیات مهم پیامون علم غیب

۱-۴. بررسی آیه ۹ سوره احقاف

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ
وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ.

بگو من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود و جز بیم دهنده آشکاری نیستم.

۱-۴. تفاسیر شیعه

در عصر نزول قرآن، مشرکان گمان می کردند شخصی که پیامبر است، باید بر انجام برخی از امور سخت، توانا باشد. برای مثال غیب گویی کند یا با فرشتگان همراه باشد. (هود: ۱۲) قرآن کریم در این آیه، این توهم را پاسخ داده که پیامبر ﷺ نیز مانند افراد دیگر بشری بیش نیست و آنچه او را متمایز می کند، ارتباط وی با وحی است. بنابراین، صدر آیه شریفه که به نفی علم غیب از پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده، با ذیل آیه که به نوعی به امکان آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله به غیب از طریق وحی اشاره کرده، منافاتی ندارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹/۱۲۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۸/۱۹۰؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۱۲/۱۷۵).

این آیه در مقام نفی علم غیب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا بلافاصله به تبعیت ایشان از وحی اشاره کرده است. با توجه به آیاتی مانند «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک...» (آل عمران: ۴۴)؛ «تلک من انباء الغیب نوحیها الیک...» (هود: ۴۹) وحی یکی از مصادیق غیب بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی به غیب آگاه می شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۸/۱۹۱) بنابراین، نفی آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از غیب در این آیه، ممکن است هم برای پاسخ به درخواست های نابه جای مشرکین باشد که همواره و به ناحق، درخواست معجزه های بزرگ داشتند و هم ممکن است به یک حقیقت اشاره داشته باشد و آن این است که علم غیب، در اصل برای خداست و غیر او بالذات، عالم به غیب نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به وسیله وحی به اذن الهی از غیب آگاه می شود.

۴-۱-۲. تفاسیر اهل تسنن

برخی از مفسرین اهل تسنن نیز مانند مفسرین شیعه معتقدند که این آیه، در پاسخ به درخواست های مشرکین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که از ایشان معجزه های بزرگ و غیب گویی می خواستند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «این معجزات بزرگ و غیب گویی در توان بشر نیست و من هم از جنس بشر هستم. بنابراین، قادر بر این امور نیستم». (رازی، ۱۴۲۰، ۹/۲۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۴/۲۹۸) آنها در بیان قسمت بعدی آیه، یعنی «و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم» دو وجه را تصویر کرده اند. وجه اول اینکه عدم اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط به امور دنیایی است و وجه دوم اینکه مربوط به امور اخروی است. به هر حال ایشان برای هر وجه، وجوهی ذکر کرده اند که عبارت است از:

۴-۱-۲-۱. «و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم» مربوط به عدم اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله از امور دنیایی است

اگر پذیرفته شود که عبارت «و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم» مربوط به امور دنیایی است، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها از احوالات دنیایی خود و مردم بی خبر است. آن گاه تفسیر آیه می تواند یکی از موارد ذیل باشد:

- تفسیر اول: «لا أدری ما یصیر الیه امری و أمرکم، و من الغالب منا و المغلوب»، یعنی آنچه که امور من و شما به آن سو می رود را نمی دانم و همچنین نمی دانم از بین من و شما چه کسی غالب و چه کسی مغلوب است. (طبری، ۱۴۱۲، ۶/۲۶)

- تفسیر دوم: بیان ابن عباس در روایت کلبی است که می گوید:

در آن زمان که مسلمین به شدت از سمت مشرکین تحت فشار و سختی بودند، شبی پیامبر ﷺ در خواب دید که به سرزمینی سرسبز و با برکت مهاجرت کرده است. پیامبر ﷺ خوابشان را برای اصحاب تعریف کرد و بشارت چنین هجرتی و خلاصی از بلای مشرکین را داد. پس از مدتی که هیچ اتفاقی نیفتاد. مسلمانان به پیامبر ﷺ گفت پس کی زمان هجرت به آن سرزمینی که وعده داده اید می رسد؟ پیامبر ﷺ سکوت کرد. آن گاه آیه «و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم» نازل شد، سپس پیامبر ﷺ فرمود: «من از آنچه بر من و شما خواهد آمد، بی خبرم و آنچه به شما گفتم در خواب دیده بودم و من تنها از وحی پیروی می کنم.» (فراء، ۱۹۸۰، ۵۰/۳؛ رازی، ۱۴۲۰، ۹/۲۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۱۸۷/۱۶؛ زحیلی، ۱۴۱۱، ۲۲/۲۶)

- تفسیر سوم: ضحاک در تفسیر این بخش آیه می گوید:

من از آنچه به آن امر شدید و آنچه به آن امر شده ام در امور تکالیف، شرایع، جهاد و در ابتلائات و امتحانات، بی خبرم، من تنها شما را به آن چیزی که خداوند به من آموخته، از احوالات آخرت می ترسانم و انذار می دهم. (آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۶۸/۱۳)

- تفسیر چهارم: یعنی من نمی دانم که به مرگ طبیعی می میرم و یا کشته می شوم، مانند انبیای قبل از من که کشته شدند، همچنین نمی دانم به سر شما دروغ گویان چه خواهد آمد، آیا با سنگی از آسمان کشته می شوید و یا آنچه بر سر امم قبل آمد بر سر شما هم می آید. (مراغی، بی تا، ۹/۲۶؛ نهانودی، ۱۳۸۶، ۵/۵۶۷)

۲-۲-۱-۴. «و ما أدری ما یفعل بی و لا بکم» مربوط به عدم اطلاع پیامبر ﷺ نسبت به احوالات آخرت است

کسانی که این بخش از آیه را مربوط به عدم اطلاع پیامبر ﷺ از امور اخروی دانسته اند، یعنی که پیامبر ﷺ نمی داند عاقبت خود و مردم چه می شود و در آخرت جزء کدام دسته خواهند بود. (سمرقندی، ۱۴۱۶، ۲۸۶/۳) ابن عباس در این باره روایت می کند:

زمانی که این آیه نازل شد، یهودیان و منافقان خوشحال شدند و گفتند چگونه از پیامبری تبعیت کنیم که از عاقبت خود و یارانش بی خبر است. آن گاه آیات «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِيُعْزِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فُزْرًا عَظِيمًا» (الفتح: ۱-۵) نازل شد و خداوند او را از عاقبت خود و یارانش با خبر کرد. بنابراین، آیه ۹ سوره احقاف با این آیات نسخ شد. (طبری، ۱۴۱۲، ۵/۲۶) بیشتر مفسرین اهل تسنن، چنین استظهاری از آیه شریفه را بعید شمرده (رازی، ۱۴۲۰، ۱۰/۲۸) و برای استبعاد آن وجوهی ذکر کرده اند که عبارت است از:

- وجه اول: حضرت محمد ﷺ می داند که پیامبر خداست و زمانی که می داند پیامبر است،

می داند که از پیامبر، گناه کبیره صادر نمی شود و پیامبر بخشیده شده است. بنابراین، محال است که پیامبر در عاقبت به خیری خود در آخرت شک کرده و نداند که آیا جزء مغفورین هست یا نه. (رازی، ۱۴۲۰، ۲۸/۱۰؛ زحیلی، ۱۴۱۱، ۲۶/۲۲)

- وجه دوم: وقتی خداوند در آیه ۱۳ سوره احقاف می فرماید: «اولیای الهی نه ترسی دارند و نه حزنی، آن گاه چگونه می شود پیامبرش از آینده خویش خوفناک و اندوهگین باشد»، شکی نیست که درجه انبیاء از اولیای الهی بیشتر است. (رازی، ۱۴۲۰، ۲۸/۱۰)

- وجه سوم: خداوند در قرآن کریم می فرماید: «...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...» (الأنعام: ۱۲۴) مراد از این آیه، نهایت قرب پیامبر ﷺ به خداوند متعال است. با این حال چگونه چنین انتسابی به پیامبر ﷺ ممکن است، که ایشان نمی دانست جزء مغفورین است یا جزء عذاب شوندگان؟ (رازی، ۱۴۲۰، ۲۸/۱۰)

۴-۲-۳. بررسی

قائلین به نفی علم غیب از رسول اکرم ﷺ نسبت به امر آخرت، علاوه بر اینکه دلیلی جز برخی روایاتشان ندارند، با مشکل عقیدتی درباره شخصیت عظیم پیامبر ﷺ مواجه می شوند. چگونه تصور می شود پیامبری که همواره پیرو وحی بوده و هیچ گفته و یا عملی غیر از وحی انجام نمی دهد، در آخرت خود شک داشته باشد و نداند که عاقبت به خیر می شود یا نه. بنابراین، عدم علم پیامبر ﷺ به امر آخرت، با این بیان که برخی از مفسرین اهل تسنن ذکر کرده اند، قابل قبول نیست.

۴-۲. بررسی آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا.

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی کند، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد.

۴-۲-۱. تفاسیر شیعه

برخی از مفسرین معتقدند که این آیه، در مقام بیان اختصاص تمام علم غیب به خداوند متعال است، یعنی در عبارت «فلا يظهر على غيبه احدا» سلب کلی دیده اند. (طباطبایی، ۲۰، ۱۴۱۷/۵۳) این در حالی است که برخی در این آیه سلب جزئی دیده اند (سبزواری، ۱۴۱۹، ۵۷۸)، یعنی خداوند، دیگران را بر تمام علم غیبش آگاه نمی کند. به هر حال معنای آیه این می شود که علم غیب، تنها در اختیار خداوند است و هیچ کسی را بر آن آگاه نمی کند به جز رسولانی که صلاح

بداند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۵۶۳/۱۰)، یعنی خدای متعال، پیامبرانی را بر علم غیب آگاه می‌کند، که مختص خودش است. وقتی این آیه، در کنار آیاتی که علم غیب را مختص خداوند دانسته‌اند، باشد، مانند آیه ۶۵ سوره نمل، اصالت علم خدا و تبعیت علم پیامبرانش مشخص می‌شود، یعنی علم غیب، مخصوص خداوند بوده و با تعلیم، به دیگران نیز می‌رسد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۵۳/۲۰). در این آیه، هیچ منافاتی بین نفی و سلب کلی و استثناء مذکور دیده نمی‌شود؛ زیرا آن سلب کلی، سلب ذاتی علم غیب است و آن استثناء، اعطاء علم غیب است که معطی علیه بالتبع، آن را دارد نه بالاصاله، پس تناقضی وجود ندارد.

۲-۲-۴. تفاسیر اهل تسنن

مفسرین اهل تسنن در بیان مراد از غیب و قلمرو آن در این آیات دو دسته هستند. برخی معتقدند که مراد از غیب در این آیه، تمام غیب است. (آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۰۶/۱۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۲۷/۱۹)، یعنی هر آنچه که از حس خارج است، برخی دیگر معتقدند که مراد از غیب، تمام غیب نیست، بلکه فقط علم به زمان وقوع قیامت است (رازی، ۱۴۲۰، ۶۷۸/۳۰؛ خازن، ۱۴۱۵، ۳۵۳/۴) دسته دوم، یعنی قائلین به سلب جزئی، معتقدند که آیه «فلا یظهر علی غیبه احدا» در مقام سلب کلی نیست، بلکه مرادش جزئی از غیب است که به قرینه آیه قبل، معلوم می‌شود زمان وقوع قیامت است. ایشان برای این مدعا متوسل به سیاق آیات شده و آیه قبل را قرینه بر این مدعا دانسته‌اند که می‌فرماید: «ای پیامبر، به آنها بگو من نمی‌دانم آنچه به شما وعده داده شده، یعنی قیامت، نزدیک است یا خداوند برای آن مدتی قرار می‌دهد»، سپس می‌فرماید «خداوند عالم به غیب است و احدی را بر آن آگاه نمی‌کند». با جمع میان این آیات معلوم می‌شود که مراد از غیب در آیه ۲۶، آگاهی از موعد قیامت است (رازی، ۱۴۲۰، ۶۷۸/۳۰).

۳-۲-۴. بررسی

اگرچه آیه شریفه «قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا» (جن: ۲۵) درباره عدم اطلاع پیامبر ﷺ از زمان وقوع قیامت است، اما این نمی‌تواند قرینه باشد که غیب در این آیه، زمان وقوع قیامت باشد؛ زیرا آیه «إِلَّا مَنْ إِرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» قرینه مهمی است که لفظ غیب را از معنای زمان وقوع قیامت منصرف می‌کند و آیه ۲۵ یارای مقابله با آن را ندارد، هر چند فخر رازی سعی کرده آیات را به گونه‌ای بیان کند که مدعای خود را اثبات کند، اما ادله او مخدوش است و نمی‌تواند اثبات‌کننده مدعایش باشد. همان طور که برخی از مفسرین، در بیان آیات، با فخر رازی هم عقیده نبوده و براو خدشه کرده‌اند. (آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۰۸/۱۵) این بیان از آیه شریفه و اینکه

غیب در آیه، یعنی وقت قیامت، با آیه «إِلا من إرتضى من رسول» دچار اشکال می شود که برای پاسخ به این اشکال وجوهی نقل شده است:

- وجه اول: استثناء در آیه شریفه «إِلا من إرتضى من رسول» یعنی زمانی که قیامت نزدیک شد، خداوند آن را بر پیامبرش ظاهر می کند، مانند اطلاع ملائکه از نزدیکی وقوع قیامت که در آیه «وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» (الفرقان: ۲۵) شکی نیست که در آن زمان، ملائکه از وقوع قیامت آگاه شده بودند.

به نظر می رسد که ادعای فخر رازی مبنی بر آگاهی پیامبر ﷺ از زمان وقوع قیامت در نزدیکی موعد قیامت، ادعایی بی دلیل است و این قیاسی که بیان کرده، قیاس مع الفارق است؛ زیرا آیه شریفه، به روز قیامت و حوادث آن اشاره دارد و اگر فرشتگان به زمین نازل می شوند، در آیه شریفه دلیلی مبنی بر اطلاع آنان از وقوع قیامت نیست. علاوه بر این اگر پذیرفته شود که ملائکه، قبل از وقوع قیامت از زمان وقوع آن مطلع می شوند، باید گفت که این، مختص ملائکه است و اثبات آن برای انسان دلیل می خواهد.

- وجه دوم: اینکه استثناء مذکور منقطع باشد، به این بیان که خداوند عالم به غیب یا زمان قیامت است و احدی را بر آن آگاه نمی کند، ولی کسانی از رسولانش را که بخواهد، مراقبینی از پیش رو و پشت سر برایشان قرار می دهد تا آنها را از شر جن و انس محفوظ بدارد و این بیان به خاطر پاسخ به مشرکینی است که به نیت استهزاء و استحقار، وقت قیامت را از پیامبر ﷺ جویا می شدند. (رازی، ۱۴۲۰، ۶۷۹/۳۰) در واقع، فخر معتقد است که خداوند برای آنها مراقبینی قرار می دهد تا از استهزاء و استحقار کفار در امان باشند.

بررسی: از نظر ادبا، اصل در استثناء، متصل بودن آن است و استثناء منقطع، خلاف اصل است و فقط در موارد خاص که قرینه جدی داشته باشد، به کار رفته است. بنابراین، التزام به انقطاع استثناء در آیه شریفه بدون دلیل است. فخر رازی برای اثبات مدعایش وجوهی را نقل می کند و مدعی می شود که می توان یقین پیدا کرد که مراد از غیب در این آیه، تمام غیب نیست و تنها زمان قیامت است. وجه اول اخباری هست که می گویند قبل از پیامبر ﷺ کسانی بوده اند که غیب گویی می کرده و از ظهور پیامبر اکرم ﷺ خبر می دادند. بنابراین، مشخص می شود که غیب، در اختیار غیر رسولان هم بوده و این قرینه بر این است که مراد از غیب، کل غیب نیست. وجه دوم اینکه همه ارباب ملل و ادیان، علم تعبیر را قبول دارند و علم تعبیر نوعی غیب گویی است. وجه سوم اینکه کاهن بغدادی، سلطان سنجر را از بغداد به خراسان منتقل کرد تا از آینده

مطلع شود. آن کاهن نیز نکاتی از آینده برای وی گفت و همان هم واقع شد. وجه چهارم اینکه غیب‌گویی در اصحاب الهامات صادق و بعضی از سحره نیز دیده می‌شود و اگر گفته شود قرآن با این محسوسات مخالفت کرده و غیب‌گویی آنها را منکر می‌شود، موجب طعن به قرآن می‌شود. بنابراین، مراد از غیب در آیه، کل غیب نیست. (رازی، ۱۴۲۰، ۶۷۹/۳۰) فخر رازی با بیان اینکه وجود غیب‌گویانی غیر از پیامبران، مانند کهنه، ساحران، معبران و ... خود بهترین دلیل است که منظور از غیب در آیه شریفه، زمان وقوع قیامت است و نمی‌تواند تمام غیب باشد؛ زیرا اگر چنین باشد، آنگاه این باعث طعن به قرآن می‌شود.

به نظر می‌رسد که فخر رازی، دچار خلط در بحث شده؛ زیرا آنچه کهن، ساحران و یا معبران اطلاع داده یا پیش‌گویی می‌کنند، از مظنونات بوده و از دایره علم خارج است. شاهدش هم این است که بارها، پیش‌گویی‌های آنها به خطا رفته و این غیر از غیب‌گویی پیامبران است که هیچ‌گاه به خطا نرفته و عنوان علم غیب بر آن، سازگار است. بنابراین، نمی‌توان کهنه، ساحران و معبران را عالمان غیب نامید. اگر علم غیب مراتب داشته باشد، انسان می‌تواند با فراهم کردن مقدماتی، به آن دست یابد. برای مثال انسانی که از وجود برخی ستارگان در آسمان بی‌اطلاع بوده، در واقع جاهل به غیب به معنای وجود ستارگانی که از حواس انسان خارجند، است. همین انسان، چنانچه از تلسکوپ و دوربین‌های مخصوص نجومی استفاده کند، می‌تواند از آن ستارگان آگاه شده و عالم به غیب به معنای مذکور شود. برای مثال مرتاضان با ریاضت‌هایی که به خود می‌دهند، چه بسا بتوانند بخشی از آینده را پیش‌گویی کنند و یا کاهنان و ساحران با بهره‌گیری از اجنه و یا اعمال خاصی بتوانند بر مواردی که از حواس یک انسان عادی خارج است، آگاه شوند. اینها یک مرتبه از غیب است که خداوند متعال دسترسی انسان به آن را مقدور کرده، اما در مانحن فیه، سخن از غیبی است که حواس انسان قادر به رسیدن و آگاهی از آن نیست، یعنی انسان از جنبه بشری خود نمی‌تواند به آن برسد و اگر برخی از پیامبران به آن رسیده‌اند، از طریق وحی بوده است.

۵. نتیجه‌گیری

آیات پیرامون علم غیب در قرآن کریم، هیچ تعارضی با هم ندارند، یعنی آیاتی نافی علم غیب از غیر خداوند، در حقیقت نافی علم ذاتی دیگران به غیب هستند و آیاتی که بر آگاهی دیگران بر غیب دلالت دارند، در حقیقت اشاره به تبعی بودن و غیرذاتی بودن علم غیب دیگران اشاره دارند و اینکه علم غیب، به صورت ذاتی، مختص خداوند است، اما خداوند کسانی را که صلاح بدانند را

نیز بر بخشی از آن آگاه می‌کند.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل (۱۴۰۵). لسان العرب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. خازن، علی بن محمد (۱۴۱۵). تفسیر لیب التاویل فی معانی التنزیل. لبنان: دار کتب العلمیه.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). المفردات فی غریب القرآن. دمشق: دارالعلم.
۵. زبیدی، محمد مرتضی (بی تا). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: المکتبه الحیاه.
۶. زحیلی، وهبه (۱۴۱۱). التفسیر المنیر فی العقیده والشریعه والمنهج. دمشق: دار الفکر.
۷. زمخشری، محمود (۱۴۰۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتب العربی.
۸. سبحانی، جعفر (۱۳۷۹). آگاهی سوم. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۹. سبزواری، محمد (۱۴۱۹). ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن. لبنان: دار التعارف.
۱۰. سمرقندی، نصربن محمد (۱۴۱۶). بحر العلوم. لبنان: دارالفکر.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: انتشارات اسلامی.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۳. طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری). بیروت: دارالمعرفه.
۱۴. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰). مفاتیح الغیب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰). معانی القرآن، مصر: الهیئة المصریه.
۱۶. قرطبی، محمدبن احمد (۱۳۶۴). الجامع لاحکام القرآن. تهران: ناصر خسرو.
۱۷. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا (۱۳۶۸). کنز الدقائق و بحر الفوائد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
۱۸. مراغی، احمد مصطفی (بی تا). تفسیر المراغی. لبنان: دارالفکر.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۷). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۰. نهبودی، محمد (۱۳۸۶). نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه البعثه.

